

## جوهر فرد یا جزء لایتجزی

### از نظر

### متکلمین اسلامی

شیعه، اشاعره، معتزله

در اوایل سده سوم هجری، مهمترین نظریه‌ای که در میان متکلمان اسلامی مورد بحث قرار گرفت و آنها را کاملاً ممتاز ساخت، عبارت بود از نظریهٔ - جوهر فرد - یا - جزء لایتجزا - که به دنبال مفاهیم فلسفی از قبیل: جوهر، عرض، جسم، حرکت و نظایر این‌ها پیدا شد. برای بیان این مطلب، بطور اجمال ابتدا از جوهر و عرض بحثی خواهیم داشت.

**جوهر:** ابوالبقاء گوید: جوهر و ذات و ماهیت و حقیقت، یک معنا دارند و همه الفاظ مترادف هستند. حکما گویند: جوهر عبارت است از ممکن الوجودی که در موضوع نباشد، و نزد متکلمان، جوهر، حادثی است که متحیز و شاغل حیزی باشد<sup>۱</sup>. حال باید دید که اشاعره و معتزله در این باب چه می‌گویند؟

**معتزله:** ابوعلی جبایی گوید: «الجوهر ما إذا وُجد کان حاملاً للأعراض». یعنی جوهر چیزی است که، وقتی یافت شد و موجود گردید، حامل اعراض باشد.

او معتقد است که جواهر، قبل از آن که وجود یابند، جواهرند<sup>۲</sup>. صالحی که گویا همان، صالح بن قُبه باشد، گوید: «الجوهر هو ما احتمل الأعراض». ملاحظه می‌فرمایید که این تعریف هم شبیه تعریفی است که ابوعلی جبایی از جوهر داشته، با این تفاوت که صالحی عقیده دارد که ممکن است حق تعالی، جوهر را بدون عَرَض خلق نماید. چنان که اشعری در

مقالات الاسلامین به این امر اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

**اشاعره:** باقلانی که یکی از قدمای اشاعره است در تعریف جوهر گوید: الجوهر، الذی له حیّز، والحیّز هو المكان او ما یقدر تقدیر المكان عن أنه یوجد فیه غیره<sup>۲</sup>، یعنی جوهر چیزی است که دارای حیّز باشد، و حیّز هم، مکان است یا چیزی که شبیه به مکان باشد، به نحوی که بتوان در او چیز یافت شود.

**عروض:** حکماء در تعریف عرض گفته‌اند: «العرض ماهیة اذا وجدت فی الخارج وجدت فی الموضوع»<sup>۳</sup>، یعنی عرض ماهیتی است که در خارج تابع موضوع است و در آن یافت می‌شود. معتزله: ابوالبقاء گوید: والعرض عندنا موجود قائم بمتحیّز و عندالمعتزلة ما لو وجد لقام بالمتحیّز<sup>۴</sup>. یعنی عرض نزد معتزله، چیزی است که اگر در خارج یافت شود، قیام او به متحیّز خواهد بود.

**اشاعره:** در تعریف عرض گفته‌اند: العرض، هو الذی یرض فی الجوهر<sup>۵</sup> یعنی عرض چیزی است که بر جوهر عارض شود.

در وجود عرض، چنانچه دیدیم میان اشاعره و معتزله اختلافی نیست و هر یک از دو فرقه مزبور، جهت اثبات آن دلائلی اقامه کرده‌اند.<sup>۶</sup>

آن چه بین این دو گروه اختلاف است، یکی در تعریف عرض بوده که در گذشته به آن اشاره کردیم و دیگری در بقاء عرض است، بدین شرح که: ابوعلی جبایی معتزلی گوید: ممکن است که یک عرض در چند محلّ وجود پیدا کند، و بقاء برخی از اعراض را جایز می‌داند، او معتقد است که اعاده اعراض، روا باشد.<sup>۷</sup>

باقلانی، محمدبن طیب اشعری متوفی ۴۰۳ هـ. ق. که یکی از مدافعین بزرگ مکتب اشاعره می‌باشد، عقیده دارد که: «لا یصح بقاءه وقتین» بقاء عرض در دو زمان، جایز نیست و

- ۱- مقالات الاسلامیین، ۸/۲.
- ۲- الانصاف: ۱۶.
- ۳- فلسفه عالی: ۷۳/۱.
- ۴- کلیات ابوالبقاء: ۲۳۰.
- ۵- الانصاف، باقلانی: ۱۶.
- ۶- شرح اصول خمسہ قاضی عبدالجبار: ۹۳ و اصول الدین بغدادی: ۳۶ و ۳۷.
- ۷- مقالات الاسلامیین: ۵۷/۲.

جهت اثبات مدعایش به آیات قرآن کریم استدلال جسته، از جمله: تُریدون عرض الدنیا واللّه یُرید الآخره....<sup>۱</sup> و آیه: «... هذا غارضٌ مُمطرٌنا...»<sup>۲</sup> باقلانی گوید: این آیات، دلالت دارد بر این که به هر چیزی که عدم و زوالش نزدیک باشد، عرض گویند.<sup>۳</sup>

متکلمین در بحث جهان‌شناسی به مسأله جوهر و عرض پرداختند، چه دیدند، جهان از اعراض و محل این اعراض یعنی جواهر پیدایش یافته است. از این جا بود که متکلمان به مباحثی دقیق در خصوص ذره یا اتم یا جزء لایتجزا دست یافتند که ذیلاً به آن اشاره می‌شود.

### جزء لایتجزی یا جوهر فرد

جزء لایتجزا، جوهر فرد و نقطه جوهریه، الفاظی هستند مترادف و به یک معنا که بر پایه تجزیه‌ناپذیر یا واحد قسمت‌ناپذیر اطلاق می‌شود.<sup>۴</sup>

پیدایش نظریه جوهر فرد: عده‌ای معتقدند که پیشوایان اندیشه جوهر فرد، در اسلام اشاعره هستند.<sup>۵</sup> اما حق آن است که قبل از اشعری، معتزله در این باب، مباحثی را عنوان کردند.<sup>۶</sup> شاید قدیمی‌ترین کسی که در حوزه اسلامی از مسأله جوهر فرد سخن گفته است، هشام بن حکم شیعی متوفی ۱۹۹ هـ. ق. باشد، چنان که شیخ ابوالحسن اشعری گوید: و اختلفوا فی الجزء الذی لایتجزا و هم فرقتان، فالفرقة الاولى منهم یزعمون أن الجزء یتجزأ ابدأ و لاجزاء الا وله جزء، و لیس لذلك آخر الا من جهة المساحة، و أن لمساحة الجسم آخراً، و لیس لأجزائه من باب التجزؤ، و القائل بهذا القول «هشام بن الحکم» و غیره من الروافض، و الفرقة الثانية منهم یقولون: انّ لأجزاء الجسم غایة من باب التجزؤ...<sup>۷</sup>

یعنی در جزء لایتجزا اختلاف کردند و بر دو دسته هستند، یک گروه که هشام بن حکم و پیروان او می‌باشند، معتقدند که هر جزئی قابل تجزیه هست و هیچ جزئی نیست مگر آن که قابل قسمت به جزء دیگر است.... گروه دیگر گویند که جسم جزئی دارد که قابل تجزیه نیست.

۲- سوره احقاف، آیه ۲۴.

۱- سوره انفال، آیه ۶۷.

۴- دستورالعلماء: ۱/۳۹۲.

۳- الانصاف: ۱۷.

۶- الانتصار خیاط: ۳۳.

۵- مذهب الذره فی الاسلام: ۲ و ۳.

۷- مقالات الاسلامیین: ۱/۱۲۴.



## چرا به جزء لایتجزی، جوهر فرد گویند؟

متکلمین اسلامی از مفهوم جوهر فرد، تعبیرات مختلفی دارند، از جمله: جزء لایتجزی، جزء واحد، جوهر واحدی که قسمت‌ناپذیر است و.... و گاهی جهت اختصار، جزء و جوهر اطلاق کنند.

نکته دیگر آن‌که: نظام، ابراهیم بن سیار بلخی متوفی ۲۲۱ هـ. ق. که یکی از مخالفین جزء لایتجزی بوده است، با این‌که کتابی در اثبات مدّعی خود نگاشته به نام -الجزء- لکن به هنگام بیان مطلب، کلمه -جوهر- را به کار برده است به خلاف هشام بن حکم که به -جزء- یا -جزء لایتجزی- اکتفا نموده و از به کار بردن کلمه -جوهر- اجتناب نموده است<sup>۱</sup>.

## ریشه‌های عقائد جوهر فرد

از آن روزی که متکلمان اسلامی پیرامون مسأله جوهر فرد به تحقیق پرداختند، ضمن آن به مباحث ارزنده‌ای دست یافتند، و با این‌که مبحث جزء لایتجزی در علم کلام سهم به‌سزایی داشته و نزد آنان بسیار مورد توجه قرار گرفته بود، لکن این بحث، اصالت نداشته است، یعنی عنایت زیاد متکلمان اسلامی به موضوع جزء لایتجزی، نه به خاطر اهمیت آن بوده است، بلکه به منظور معارضة با تهاجم اندیشه غرب آن زمان و نگرهبانی از نظام مکتب خویش بوده است<sup>۲</sup>.

گروهی از متکلمان که بحث پیرامون جوهر فرد را آغاز کردند و تناهی انقسام جسم را اثبات نمودند، بدین منظور بود که می‌خواستند احاطه علمی حق تعالی را بر تمام اشیاء اثبات کنند و فکر می‌کردند که قول به جزء تجزیه‌پذیر الی غیرالنهایه و یا به عبارت دیگر، انکار جوهر فرد، لازم می‌آید که علم باری تعالی به تمام اجزاء جسم محیط نباشد و این عقیده مخالف با توحید است، چنان‌که بغدادی بر نظام و دیگران که منکر جزء لایتجزی بودند خرده

۱- مذهب الذرّه عندالمسلمین: ۳ تا ۵، مقالات الاسلامیین: ۸/۲ به بعد و ۱۲/۱، کتاب اصول‌الدین

بغدادی: ۳۵، کتاب نه‌ایة‌الاقدام شهرستانی: ۵۰۵، کتاب عقائد نسفیه: ۴۷ به بعد.

۲- تاریخ فلسفه در اسلام، دی بور: ۵۹.

گرفته و می‌گوید: آنان در این سخن، محیط و دانا بودن خدا را به پایان جهان، محال دانسته‌اند و این امر، مخالف با آیه شریفه می‌باشد: «و احاط بما لدیهم و احصى کل شیء عدداً»<sup>۱</sup> یعنی خداوند به آنچه نزد ایشان است، محیط می‌باشد و شمار هر چیز را می‌داند.<sup>۲</sup>

البته گروهی از محققین متکلمین اسلامی به این مسأله از دیدگاه تحقیق نگریسته‌اند و انکار جوهر فرد را منافات با توحید ندانسته‌اند، چنان‌که در جای خود به تشریح نظریه آنان خواهیم پرداخت.

اکنون باید دید که هر یک از دو فرقه مورد بحث ما یعنی اشاعره و معتزله، در این باب، چه نظر دارند؟

گروهی از معتزله، جزء لاینجزی را انکار کرده‌اند و عده‌ای هم مانند اشاعره به اثبات آن پرداخته‌اند.

آنچه معتزله را از اشاعره ممتاز و مشخص می‌سازد، صرف نظر از نفی و اثبات مسأله، هدف و نتیجه‌ای است که هر یک از این دو فرقه در طرح مبحث جزء تعقیب می‌کنند.

**معتزله:** ابراهیم بن سيار نظام متوفی ۲۳۱ هـ. ق. شاگرد ابی‌الهدیل علاف، که یکی از شیوخ معتزله است، وجود جوهر فرد را انکار کرده و کتابی در این باب نوشت و در آن بیان داشت که هر جزئی ممکن است الی غیرالنهايه تجزیه شود، هیچ جزئی نیست مگر آن‌که او را جزء دیگری هست و هیچ نصفی نیست، جز آن‌که او را نصف دیگری هست: «الجسم هو الطویل العریض العمیق، و لیس لأجزائه عدد یوقف علیه، و إته لانصفَ إلا و له نصف، و لاجزء إلا و له جزء»<sup>۳</sup>.

نظام معتقد است که چون جسم الی غیرالنهايه قابل تنصیف است، پس با این‌که از حیث مساحت و ذرع، متناهی است، اما از لحاظ تجزیه، دارای اجزاء نامتناهی می‌باشد.<sup>۴</sup> نظام گوید: اجزاء از حیث حجم با یکدیگر متفاوتند، مثلاً اگر کوهی را دو نصف کنیم و خردلی را نیز دو قسمت نماییم، تنها فرق میان این دو از حیث حجم است که حجم کوه بزرگتر از خردل

۱- سوره جن، آیه ۲۸.

۲- الفرق بین الفرق: ۹۴.

۳- مقالات الاسلامیین: ۶/۲.

۴- الانتصار خیاط: ۲۴.

می‌باشد، ولی هر دو قابل قسمت به اجزاء نامتناهی هستند...<sup>۱</sup>.

### ادله منکرین جزء لایتجزی

آن دسته از متکلمان که منکر جزء لایتجزی هستند جهت اثبات مدّعی خویش دلائلی اقامه کرده‌اند، به شرح ذیل:

۱- دلیل مماسه: تقریر این برهان به این صورت است که: هرگاه ما یک جزء و یا یک جوهر فرد، را میان دو جزء و یا دو جوهر فرد فرض کنیم، از دو حال خارج نیست، یا این که جزء وسط، با هر یک از دو جزء دو طرف خود - مماس - است و نقاط برخورد جزء وسط با یک طرف، غیر از نقطه‌ای است که با طرف دیگرش ملاقات کرده، و یا آن که برخورد و ملاقات طرف راست آن جزء وسط، عین برخورد با جزء طرف چپش هست.

اگر شق دوم را انتخاب کنیم و بگوییم که برخورد آن جوهر فرد وسط با جوهری که در طرف راستش هست، عین همان برخوردی هست که با جزء طرف چپش داشته که این سفسطه است، چون لازمه‌اش آن است که جزء وسط، حائل و مانع، بلکه وسط نبوده و اگر شق اول را بپذیریم و بگوییم که جوهر فردی که در وسط قرار گرفته، ملاقاتش با هر یک از دو جوهری که در دو طرفش قرار گرفته، غیر از طرف دیگر است. اینجا ادعای ما ثابت خواهد شد که هر جزء، دارای اجزایی می‌باشد که یک جزء آن در طرف چپ و جزء دیگرش با طرف راست تماس داشته است.<sup>۲</sup>

۲- دلیل حرکت: اگر فرض کنیم، خطی از سه جوهر فرد ترسیم شده باشد، و در هر طرف این خط، یک جوهر فرد باشد، وقتی این دو جوهر فرد از دو طرف، روی آن خط به حرکت در آیند، در چه نقطه‌ای با یکدیگر ملاقات خواهند کرد؟ البته جواب روشن است، وقتی که هر یک از این دو جوهر فرد، از روی یک و نیم جزء گذشته باشند، یعنی جزء طرف راست روی نیمی از جزء وسط و جزء طرف چپ روی نیم دیگرش قرار گرفته باشد.

پس معلوم شد که جزء وسط، قابل قسمت است که روی نیمی از آن یک جزء و روی



نیم دیگرش، جزء دیگر قرار گرفته است. پس ثابت شد که - جزء - قابل تجزیه می‌باشد<sup>۱</sup>.

۳- برهان محاذات: هر متحیزی بالذات، قابل اشاره بالاستقلال است، بدیهی است که محاذی فوق آن متحیز، غیر از محاذی تحت است و نیز محاذی جهت راست غیر از آن چیزی است که محاذی طرف چپ و محاذی روبرو غیر از محاذی پشت سر خواهد بود، پس معلوم می‌شود که هر جزئی دارای شش جزء است از شش جهت، و این خود دلیل بر قابلیت قسمت آن جزء می‌باشد<sup>۲</sup>.

البته منکرین جزء لایتجزی جز آن چه ذکر شد، دلایل دیگری آورده‌اند که جهت اختصار از ذکر آنها خودداری شد. طالبین تفصیل می‌توانند به شرح مواقف: ۳۵۸/۲ به بعد مراجعه کنند.

#### اشاعره:

اشاعره عموماً معتقد به جزء لایتجزی بودند و برخی از معتزله نیز همین عقیده را داشتند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

#### ادله قائلین به جزء لایتجزی:

این دسته از متکلمان، جهت اثبات مدعای خویش، دلایلی آورده‌اند:

۱- برهان نقطه: نهایت خط را نقطه گویند، پس وجود نقطه را نمی‌توان انکار کرد. حال این نقطه یا جوهر است و یا عرض؟ اگر جوهر باشد که مدعای ما ثابت است، که جزء آخر خط که قابل تجزیه نباشد، نقطه خواهد بود (جوهر فرد). و اگر آن نقطه عرض باشد، گوئیم عرض هم لازم است که محلی داشته باشد، تا این عرض به آن محل، قائم باشد، از آن محل می‌پرسیم که قابل قسمت است یا نه؟ اگر محل نقطه، قابل قسمت باشد، قطعاً، عرض آن هم که نقطه است باید قابل قسمت باشد و این خلاف فرض ما است که نقطه جزء آخر خط است،

۱- نهاية الاقدام: ۵۰۸ و شرح تجرید: ۸۲ و شرح منظومه غرر فی ابطال الجزء الذی لایتجزی: ۲۱۹.

۲- گوهر مراد: ۴۰.

پس ناگزیر باید بگوییم که محل عرض، قابل قسمت نیست، و این همان مدّعی ما خواهد بود.<sup>۱</sup> البته این دلیل را ردّ کرده اند که لازم نیست قائم به منقسم، خود تقسیم پذیر باشد، چون چیزی که در منقسم و تقسیم شونده حلول کرده است به اعتبار لحوقش، دارای طبیعتی هست غیر از طبیعت محلش و لازم نیست که حال و محل، در حکم قسمت پذیری الی غیرالنهایه مشترک باشند!<sup>۲</sup>

۲- تساوی صغیر و کبیر: قائلین به - جزء لایتجزی - گویند اگر جوهر الی غیرالنهایه قابل قسمت باشد، لازم آید که خردل، کوچکتر از کوه نباشد و این هم بالحس باطل است، چون طبق نظریه منکرین جزء لایتجزی، خردل دارای اجزاء بی نهایت است و کوه هم اجزاء بی نهایت دارد، پس هر دو نامتناهی و مساوی هستند. بطلان این امر هم واضح است، چون بزرگی و کوچکی هر چیز را به اعتبار زیادی و کمی اجزاء آن اعتبار می کنیم و این هم در چیزهایی قابل تصور است که متناهی باشد و اگر دو چیز نامتناهی باشند، کوچکی و بزرگی آن قابل تصور نیست.<sup>۳</sup>

این نظریه را نظام پاسخ داده است که تمام اشیاء، بی نهایت، قابل قسمت هستند، لکن حجم اجزاء، متفاوت می باشند. مثلاً اگر کوهی را به دو نصف تقسیم کنیم و خردلی را نیز به دو قسم قسمت کنیم، پیداست که حجم اجزاء این دو، متفاوت هستند، در عین حال، هر یک از این دو، قابل قسمت به اجزاء نامتناهی می باشند.<sup>۴</sup>

۳- برهان قطع: تقریر این برهان بدین صورت است که هرگاه، مسافتی که مقدارش متناهی است (مثلاً یک متر)، دارای اجزاء نامتناهی بالفعل باشد، چنان که نظام گوید، هرگز نمی توان این مسافت را در زمانی متناهی طی کرد، چون مسافتی که، مقدارش متناهی است اما اجزاء آن نامتناهی، هیچ گاه طی نخواهد شد، مگر آن که نصف آن مسافت را طی کنیم و آن نصف هم وقتی طی می شود که نصف نصف طی شده باشد و همچنین، چون اجزاء نامتناهی هستند، باید، زمان هم نامتناهی باشد و بر این اساس پس هرگز تندروترین افراد به

۲- شرح تجرید: ۸۳.

۱- شرح موافق: ۲/۳۶۳.

۳- شرح عقائد نسفیه: ۵۰ و نهاية الاقدام: ۵۰۶.

۴- مقالات الاسلامیین: ۲/۱۶.



کند و تدریجاً افراد نخواهند رسید، گرچه بین آن دو، مسافت کمی باشد، زیرا همان مسافت کم از اجزاء نامتناهی ترکیب شده که شخص تندرو نمی‌تواند اجزاء نامتناهی را طی کند در زمان متناهی، مگر آن‌که در زمان نامتناهی باشد، پس هرگز یک نفر تندرو به لاک پشتی که بسیار کند راه می‌رود نخواهد رسید! و حال این‌که این امر حتماً باطل است، مگر این‌که بگوییم اجزاء، متناهی هستند، مدّعی ما هم همین است.<sup>۱</sup>

جواب: از این اشکال پاسخ داده‌اند که همان‌طور که مسافت متناهی دارای اجزای نامتناهی بالفعل هستند، زمان مسافت هم دارای اجزاء نامتناهی است، بنابراین اجزاء مسافت در برابر اجزاء زمان گرفته‌اند و امکان طی مسافت وجود دارد.<sup>۲</sup>

نظام به منظور خروج از بن‌بست نظریه نامتناهی بودن جزء رأی تازه‌ای ارائه داده است و آن جواز طفره می‌باشد که هم اکنون از آن سخن خواهیم گفت:

طفره: طفره در لغت به معنی - جستن - آمده و در اصطلاح متکلمین و فلاسفه، عبارت است از: انتقال جسم از جزء مسافتی به جزء مسافت دیگر بدون آن‌که از اجزاء مابین آن گذر کند و محاذی آنها قرار گیرد. احمد نگری گوید: و قال بعض الأجله الطفره بالفارسی - جستن - والنظام من العلماء المعتزلة قائل بالطفرة و هی ان یقطع المتحرک مسافة بحیث یشب و یطفر من مکان الی مکان من غیر ان یحاذی بالمسافة المتوسطة والنظام علی وزن الغلام فاحفظ<sup>۳</sup>. در آن زمان که عموم متکلمان قائل به جوهر فرد بودند، نظام این فکر را پذیرفت و گفت: هیچ جزئی نیست مگر آن‌که قابل قسمت و تجزیه است الی غیرالنهایه. و چون ابوالهذیل علاّف بر نظام، ایراد گرفت که اگر هر جزئی الی غیرالنهایه، تجزیه پذیر است، پس هیچ کس نمی‌تواند مسافت متناهی را طی کند، چون هر مسافتی، دارای اجزایی بی‌نهایت قابل قسمت است، و زمانی نامتناهی باید تا اجزاء نامتناهی را طی کند.

این‌جا بود که نظام به منظور خلاصی از این بن‌بست و پاسخ دادن به ابوالهذیل، نظریه طفره را ابراز داشت و گفت: ممکن است که انسان انتقال پیدا کند از جزء مسافتی به جزء مسافت دیگر، بدون آن‌که اجزاء مابین آن را طی کرده باشد.

۱- شرح موافق: ۲/۳۶۰ و شرح تجرید علامه: ۸۵ و شرح تجرید فوشچی: ۱۴.

۳- دستورالعلماء: ۲/۲۷۷ و ۲۷۸.

۲- همان مدرک: ۲/۳۶۱.

نظام جهت اثبات مدّعی خویش و بیان ظفره مثالی آورده است و گوید: ظفره در خارج نیز تحقق پیدا می‌کند؛ چون اگر یک سر ریسمانی را به میخی که در وسط چاهی کوبیده شده متصل کنیم و به سر دیگر ریسمان، سطلی ببندیم، و در ته چاه اندازیم، یعنی طول ریسمان، به مقدار نصف آخر چاه باشد، آن‌گاه یک قلاب و حلقه‌ای را در میان آن ریسمان بگذرانیم و نخ‌ی هم به آن حلقه ببندیم و سر دیگر نخ هم در لب چاه باشد، یعنی طول این نخ هم به اندازه نصف اول چاه باشد، حال اگر این نخ را بکشند، وقتی قلاب و حلقه، لب چاه می‌رسد، سطل هم، لب چاه خواهد رسید، در صورتی که سطل، ته چاه بوده و قلاب در وسط چاه، در این جا قلاب، نصف چاه را طی کرده و سطل، تمام چاه را طی کرده است در یک زمان. این بود دلیل بر جواز ظفره<sup>۱</sup>.

ابن حزم اندلسی، علی بن احمد متوفی ۴۵۶ هـ. ق. که خود معتقد به وجود ظفره بوده است، بیان فوق را رد کرده و گوید: هذا عين المحال و التخلیط. دیگران هم نظام را پاسخ داده‌اند، چنان‌که صاحب مواقف گوید: وقد توهم النظام تساوی هاتین الحركتين فی السرعة فاستدل بذلك علی الظفرة<sup>۲</sup>.

ابن حزم، ظفره را در دیدن با چشم جایز می‌داند و گوید: وقتی چشم خود را روی هم می‌گذاریم، هنگامی که چشم را باز می‌کنیم، جسمی را که نزدیک است و ستارگان آسمان را که بسیار دور هستند در یک لحظه خواهیم دید، بنابراین، چشم در یک نظر، هم نزدیک و هم دور را می‌بیند، و این دلیل آن است که چشم قطع مسافت نمی‌کند، بلکه ظفره است. ابن حزم بر این استدلال خود بسیار اطمینان دارد و پافشاری می‌نماید<sup>۳</sup>. گرچه این نظریه امروز نیز مردود است.

۱- شرح مواقف: ۳۷۱/۲ و شرح منظومه: ۲۲۰، حاجی سزواری در این باب گوید:  
برهان قطع و تناسب نفی معتقد النظام مع ما سلفا  
و عذره الظفرة والتداخلا فی فطرة العقل یكون باطلاً

۲- شرح مواقف: ۳۷۱/۲.

۳- الفصل فی الملل والاهواء والنحل: ۶۴/۵ و ۶۵.

## شیعه

پس از این که آراء متکلمان معتزلی و اشاعره را در این باب دانستیم، بی مناسبت نیست که اندیشه متکلمان شیعی را در خصوص - جوهر فرد - بدانیم.

هشام بن حکم: یکی از مبرزترین متفکران و متکلمان شیعه در سده دوم هجری ابو محمد هشام بن حکم متوفی ۱۹۹ هـ. ق. بوده است، که اصلاً ایرانی و از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) محسوب می شده و از ارکان علمای علم کلام به شمار می رفته، از لحاظ عمق فکری و قدرت استدلال و هوش سرشار، مشهور بوده است.

شاید بتوان این متفکر بزرگ شیعی را اولین کسی دانست که در حوزه اسلامی، نظریه انقسام جزء الی غیرالنهایه را ابراز داشته است.

شیخ ابوالحسن اشعری متوفی ۳۳۰ هـ. ق. گوید: هشام بن حکم معتقد است به انقسام جزء الی غیرالنهایه<sup>۱</sup>. عبدالقاهر بغدادی متوفی ۴۲۹ هـ. ق. معتقد است که نظام، نظریه قابل قسمت بودن جزء الی غیرالنهایه و همچنین، جسم بودن عرضها، مثل رنگ و بو و طعم و چیزهای دیگر از این قبیل که اندیشمندان امروزه نیز به آنها معتقدند، همه این آراء را نظام از هشام بن حکم شیعی گرفته است<sup>۲</sup>. ابن حزم اندلسی متوفی ۴۵۶ هـ. ق. و محمد بن عبدالکریم شهرستانی متوفی ۵۴۸ هـ. ق.<sup>۳</sup> نیز این گفتار نظام را متأثر از اندیشه هشام بن حکم دانسته اند.

اما جمهور متکلمان امامیه، قائل به جزء لایتجزی بوده اند، قول به تجزیه پذیری جزء را بی نهایت، مخالف با عقائد دینی از جمله احاطه علمی و قدرت حق تعالی دانسته اند.

شیخ مفید متوفی ۴۱۳ هـ. ق. گوید: هیچ واحدی و جزئی در خود قابل تقسیم نیست، و تمام اهل توحید، این عقیده را باور دارند، مگر اندکی<sup>۴</sup>. کمال الدین میثم بحرانی متوفی ۶۹۹ هـ. ق.<sup>۵</sup> قطب الدین ابی جعفر محمد بن حسن نیشابوری مقری از اعظام شیعه در سده

۱- مقالات الاسلامیین: ۱/۱۲۴.

۲- الفرق بین الفرق: ۱۱۳ و ۵۰.

۳- الفصل فی الملل و الامواء و النحل: ۵/۹۲.

۴- اوائل المقالات: ۷۲.

۵- قواعد المرام فی علم الکلام: ۵۲.



ششم هجری<sup>۱</sup> و علامه حلی متوفی ۷۲۶ هـ. ق.<sup>۲</sup> و خواجه نصیرالدین طوسی متوفی ۶۷۳ هـ. ق.<sup>۳</sup> و ... نیز به اثبات جزء لایتجزی پرداخته‌اند.

نکته قابل ذکر آن‌که، آن چه از هشام بن حکم در باب جزء در متون یاد شده به ما رسیده است بسیار مجمل می‌باشد و نمی‌دانیم که آیا هشام معتقد است که تقسیم جزء الی غیرالنهایه بالفعل است؟ بطوری که رواقیون عقیده داشتند؟ یا این که مقصود هشام بن حکم، انقسام بالقوه است، چنان‌که ارسطو به آن معتقد بود؟

همچنین میان آن‌ها که قائل به جزء لایتجزی و ذره هستند، اختلاف وجود دارد، برخی از آنها می‌گویند که جزء و جوهر فرد، دارای اندازه است و متحیز می‌باشد، یعنی مقداری از فضا را اشغال کرده. گروه دیگر معتقدند که جزء و جوهر فرد، بدون مساحت و غیرمتحیز است<sup>۴</sup> و ظاهراً انکارِ صاحب بُعد بودنِ جزء، نگرش غالب در علم کلام می‌باشد.

و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۲- انوارالملکوت فی شرح الیاقوت : ۱۹ .

۴- مقالات الاسلامیین : ۶/۲ به بعد .

۱- الحدود : ۳۱ .

۳- تجریدالعقائد : ۱۴۵ .